

داستان زندگی این زن و مرد تهرانی مثل فیلم های ترسناک است

قرص‌ماری گرفت، غیبتش زد، جلود یک ماه از رضایی خبر نبودم و دخترم صدمه روحی زیادی خورد که در آن حال پدرش سرخ او را نگرفت.

بعد از یک ماه رضا با من تماس گرفت و گفت تو این بالا را سردخترمان آورده‌ای و حلالی می‌خواهی مرا هم بکشی. بروم دیگر تصمصیم گرفتم برای همیشگیه که این زندگی بروم. دیگر طاقت این فشارهای عصبی را ندارم.»

رضیا نفس عمیقی می‌کشید و خطاب به قاضی می‌گوید: «حرف‌های ترسناک را قبول ندارم. او با بدبینی مرا دیوانه کرده است. من به می‌گویم اعتیاد داری و هر هفته مجبورم می‌کنم تست بدهم. حاضرم همه تست‌ها را که جوابش منفی است، ارائه دهم.

او داستان‌های عجیب و غریب سر هم می‌کند و من چون او را دوست داشتم، سعی می‌کردم قانعش کنم که این حرف‌ها حقیقت ندارد. اما حالا دیگر من هم از این وضع خسته شده‌ام و می‌خواهم به خواست همسرم، زندگی را تمام کنم.»

حکم طلاق توافقی برای پرونده زوج جوان صادر می‌شود و راز زندگی آنها در هاله‌ای از ابهام باقی می‌ماند.

خیلی عادی با من خوش و بش کرد. وقتی دلیل صلح صراحتاً از او پرسیدم طوری حضورش را در خانه انکار کرد که من یک لحظه به خودم شک کردم. بعد هم به همسایه‌ها گفت زلم دیوانه شده و پرت و پلا می‌گوید.»

رضیا با پوزخندی گفت: «همسر این داستان‌ها را سر هم می‌کند و آن وقت به من می‌گوید توهم دارم.»

ترگس بی تفاوت به حرف رضیا می‌گوید: «گاهی اوقات نیمه شب رضا بیدار می‌شد و می‌دیدم دارد با ترس و گریه کابینت‌ها را بیرون می‌ریزد. می‌گفت می‌دانم اسلحه داری. صبح به دخترم می‌گفت نمی‌دانم چرا خانه به هم ریخته است. مادرش این کارها را کرده. بعد که با روانپزشک حرف زدم و از حالت‌های همسرم گفتم، گفتند احتمالا او مبتلا به پارانوئید یعنی نوعی بدبینی افراطی شده است.»

با همه اینها ترگس سعی داشت مشکل زندگی اش را حل کند. اما تصادف دختر ۱۳ ساله اش در راه مدرسه باعث شد او تصمیم آخر را در مورد زندگی‌اش بگیرد: «یک روز دخترم در راه برگشت از مدرسه تصادف کرد و حال خوبی نداشت. وحشی داشت. حال روحی من خیلی بد بود. اما درست همان روز که رضا برای حمایت مالی و روحی کنار ما



«تو رو خدا منو نشو!» و از خانه به حالت فرار بیرون رفت. همسایه‌ها مان صدایم را شنیدند و به خانه ما آمدند. اما رضایت فرقه موضوع را به او گفتم و شب که رضا به خانه برگشت

با اعتیاد همسرم کنار بیایم و برای همین با هم برای طلاق توافق کردیم.»

رضیا بی آن که سرش را بالا بیاورد، می‌گوید: «من اعتیاد ندارم و همسر از روی بدبینی این حرف را می‌زند.» سردرد در ترگس ۳۸ ساله باز می‌شود: «من و رضا زندگی مان را با عاشقی و با مخالفت خانواده‌های مان شروع کردیم. اما چند سال بعد از ازدواج مان زمانی که دخترم تازه به دنیا آمده بود فهمیدم که رضا اعتیاد دارد. سعی کردم کمکش کنم تا ترک کند. اما نه تنها موفق نشدم بلکه رضا در این سال‌های اخیر به مصرف شیشه روی آورد و همین باعث شد به بیماری‌های روحی هم مبتلا شود.»

ترگس عقیده دارد توهم مصرف شیشه عوارضی در رضا به دنبال داشته: «رضا بدبین شده بود و گمان می‌کرد من و دخترم می‌خواهیم او را بکشیم. یک روز صبح وقتی از خواب بیدار شدم گمان می‌کردم رضا سر کارش رفته. مشغول کارهای خانه‌شدم. دخترم هم مدرسه بود. دو ساعت بعد وقتی سمت کمد دیواری رفتم، دیدم گوهرم گوشه کمد چپ‌باز شده. داشتم از ترس سگتم می‌کردم و جیغ کشیدم. رضا با حالت وحشت زده از من دور شد و می‌گفت

گروه حوادث - داستان زندگی این زن و مرد تهرانی مانند فیلم‌های ترسناک است. بعد از سال‌ها زندگی تصمیم‌سختی برای نجات از کابوس‌های شان گرفتند. مشکلات و اختلاف بین ترگس و رضا تمامی نداشت، اما آنها به خاطر علاقه‌ای که به هم داشتند سعی می‌کردند برای حفظ زندگی مشترکشان تلاش کنند.

تا این که تصادف فرزندشان شیرازه زندگی آنها را از هم گسست و باعث شد زوج جوان به سیم آخر بزنند.

ترگس سعی می‌کند سال‌ها با اعتیاد و بیماری بدبینی همسرش مدارا کرده و دیگر خسته شده. اما رضا برعکس، همسر خود را یک بیمار پارانوئید می‌داند. «زندگی مان مثل فیلم‌های ترسناک شده بود. همه چیز در ظاهر عادی بود. اما من نیشانه‌هایی می‌بینم که نمی‌دانم باید به سلامت روان خودم شک کنم یا ترس آن را با کالکفی و این اولین جمله‌ای است که ترگس آن را با کالکفی و استیصال می‌گوید و بعد سرش را میان دست‌هایش می‌گیرد و اشک‌هایش می‌شود. چند ثانیه‌ای بعد نیم نگاه می‌بسه رضا می‌اندازد و بعد رو به قاضی خرمی زاده، قاضی شعبه ۲۶۸ دادگاه خانواده تهران می‌گوید: «دیگر نمی‌توانم

پخش غذای نذری نقشه کثیف قاتلان برای پیرمرد پولدار تهرانی بود

گفت: مدتی بود مشکل مالی داشتم و پول نزول گرفته بودم چون نمی‌توانستم آن را پس بدهم. از ناپدری‌ام پول خواستم اما او با اینکه وضع مالی خوبی داشت هر بار بیهانه می‌آورد و به من پول نمی‌داد.

به همین دلیل عصبانی شدم و به سراغ مرد جوانی به نام نظیر معروف به ابلیس سیاه که افغانستانی بود رفتم. او چند ماه پیش از زندان آزاد شده بود و سابقه سرقت از خانه داشت به من گفت، همراه دو نفر از دوستانش به نام‌های فرهاد و امیر به خانه پادروانده‌ام می‌روند و از آن جا سرقت می‌کنند. روز حادثه دو پسر غذا را رستوران قصاب و اشهد مجازات کردند. سپس کامبیز و همدستانش به تشریح ماجرا پرداختند. اتهامات خود را مبنی بر طراحی نقشه سرقت و ارتکاب پذیرفتند. بدین ترتیب در پایان جلسه قاضی دلداری و قاضی زالی از شعبه دوم دادگاه کیفری استان تهران برای تصمیم‌گیری درباره متهمان و صدور حکم وارد شور شدند.

گفت هر چه با پدرم تماس گرفته کسی پاسخ نداده است. نگران شده بودم به خاطر پدرم رفتم و پس از شکستن در با جسد او روبرو شدم. در ادامه با انتقال جسد به پزشکی قانونی کار نشانمان علت مرگ را خفگی ناشی از کمبود اکسیژن بر اثر انسداد مجاری تنفسی اعلام کرده و مشخص شد با جسم خارجی گلوپوش را فشار داده‌اند و پدرش با جسد او روبرو شده بود موضوع داشته خیلی زود جان باخته است. بدین ترتیب کامبیز به عنوان نخستین مظنون بازداشت شد. اما او گفت: من و همسر و فرزندانم تا هار خانه پدرخوانده‌ام میهمان بودیم و بعد از ظهر به خانم‌ها در کرج برگشتم اما وقتی به او زنگ زدم تا حالش را بپرسم جواب نداد نگران شدم و از پرسش خواستم به خانه او بروم تا ببینم چه اتفاقی افتاده است. ابلیس که به تناقض‌گویی‌های او پی برده بود به تحقیقات ادامه داد تا اینکه سرانجام کامبیز به قتل ناپدری‌اش با همدستی سه مرد دیگر اعتراف کرد و

گروه حوادث - مرد طمعکار که برای تصاحب اموال پدرخوانده‌اش با جبر کردن ابلیس سیاه و دو همدانش سناریوی قتل پیرمرد را زده بود. صبح دیروز در دادگاه کیفری استان تهران محاکمه شدند.

این حادثه روز ۲۹ بهمن سال ۹۷ در بلوار دریا واقع در سعادت آباد تهران رخ داد. مرد جوانی که بعد از ورود به خانه پدرش با جسد او روبرو شده بود موضوع رابه پلیس خبر داد و گفت از خانه پدرش سرقت شده است. وی به مأموران گفت:

سال ۷۸ مدرسه فوت شد و پدرم ازدواج کرد اما نامادری‌ام هم چند سال بعد به خاطر بیماری فوت شد. به همین دلیل پدرم برای سومین بار با زنی جوان ازدواج کرد که یک پسر به نام کامبیز داشت. بعد همان سال‌ها همه اموالش را به نام من کرده بود. پس از چند سال وقتی کامبیز بزرگ شد از این موضوع ناراحت و چند بار هم با پدرم سرسر این موضوع بحث کرده بود.

روز حادثه کامبیز با من تماس گرفت

شوهر خائن، مینا را به بدروزی انداخت

بازگو کردم، این در حالی بود که از حدود دو ماه قبل اختلافات ما به خاطر همین مسائل رنگ قهر و آشتی داشت اما آن شب شاهپور به صراحت از ازدواج با آن زن سخن گفت. ابتدا فکر کردم شوخی می‌کند ولی بعد از آن که قلمبه عقدکنان را نشانم داد تازه فهمیدم دیگر کار از کار گذشته است به همین دلیل مشاجرات ما شدت گرفت و شاهپور در حالت عصبانیت سر هم به دیوار کوبید و از من خواست بدون گرفتن حق و حقوقم از او جدا شوم. او می‌گفت من به خانواده همسر دومم گفتم که ام که به دلیل نداشتن تفاهم در زندگی در کشاکش طلاق با همسر اولم هستم و ...

حالا هم اگر چه نمی‌خواهم فرزندانم در این ماجرا سرگردان شوند اما ای کاش روزی که فقط به دلیل احساس دوران جوانی ازدواج کردم، کسی آینده این گونه ازدواج‌ها را برایم روشن می‌کرد.

روزی گویی او دیدم. وقتی پیام‌ها را بررسی کردم سرم سوت کشید چرا که محتویات این پیام‌ها نشان می‌داد شاهپور با دوست من ارتباط دارد. همان لحظه به من منزل دوستم رفتم و پیام‌ها را به او نشان دادم.

«آنتسا» با گریه گفت: این همسر توست که دست از سرم برنمی‌دارد و زندگی مرا نیز به هم ریخته است! با این وجود «آنتا» ارتباطات دیگر همسر را نیز لو داد و من فهمیدم که شاهپور با زن جوان دیگری که به نام زانی از همسرش طلاق گرفته ارتباط دارد.

این گونه بود که دریافتم زندگی‌ام از مدت‌ها قبل به تاراج رفته و تنها من از آن بی‌خبر بودم. بعد از مدتی تحقیق می‌بردم آن زن مطلقه نیز در تاکسی تلفنی مشغول به کار است و با همسرم روابط صمیمانه‌ای دارد.

آن شب دیگر تاب نیاوردم و موضوع را با عصبانیت برای شاهپور

گروه حوادث - وقتی متوجه حقیقت شدم دیگر نتوانستم خودم را کنترل کنم، اتاق دور سرم می‌چرخید و من بهت زده و ناباورانه چشمم به فیلم مراسم عقدکنان دوخته بودم. گویی دنیا به آخر رسیده و من بی‌کس و تنها رها شده‌ام. وقتی مشاجرات ما بالا گرفت ناگهان ...

زن ۲۳ ساله‌ای به نام مینا که آثار ضرب و جرح و کبودی گسترده دور چشم بر صورتش نمایان بود، در حالی که تقاضای معرفی به پزشکی قانونی را داشت، در تشریح ماجرای اختلافات خانوادگی‌اش سه مشاور و مددکار اجتماعی کلانتری سپید مشهد گفت: ۱۷ ساله بودم که با «شاهپور» آشنا شدم. امتحانات آرخ سال هنرستان شروع شده بود که او خانواده‌اش را به خواستگاری ام فرستاد. من هم که شوق ازدواج داشتم بلافاصله پاسخ مثبت دادم.

این گونه بود که تنها طی چند روز

این دو برادر قد و نیم قد بلای جان تهرانی‌ها شدند

صرفی‌ها و طلافروشی‌ها با کیفی‌ها بیرون می‌آمدند. آنها را تعقیب می‌کردیم و در فرصتی مناسب کیف‌ها را می‌قاچاق می‌کردیم. یک روزهای برای پیدا کردن سوزمه مناسب مجبور می‌شدیم که چند ساعت وقتمان را در جلوی صرفایی‌ها و طلافروشی‌ها صرف کنیم. چرا آنقدر تفاوت قدر دارید؟ زنتیکی است. من به فامیل پدرم رفتم و او به فامیل مادرم برای همین هم من قدم خیلی بلند شدم و او کوتاه. چند سرقت انجام داده‌ای؟ فکر می‌کنم ۱۵ تا شده. همه‌ها کیفی که داخل آن دلار و طلا بود سرقت می‌کردیم. روز گارمان را می‌گذرانیدیم و هر وقت پولمان تمام می‌شد دوباره سرقت می‌کردیم.

آن روز مرتکب شده بودم داشتم در خواب تعریف می‌کردم. برادرم که به ماجرا کنجکاو شده بود در خواب از من سؤال می‌کند و من هم ماجرای بیکار شدنم و سرقت‌ها را برای او تعریف می‌کردم. روز بعد گفت اگر او وارد ماجراهای سرقت من بشود، مرا لو می‌دهد. من هم به خاطر اینکه آبرویم در خانه نرود چاره‌ای نداشتم که برادرم را هم در این سرقت‌ها همراه خودم کنم. هر چه گیرمان می‌آمد بین خودمان تقسیم می‌کردیم برای همین به همدانم گفتم که دیگر نمی‌خواهم با او سرقت کنم و با برادرم سرقت‌ها را ادامه دادم. شکره سرقت‌ها چیت بود؟ سوزمه‌های ما کسالتی بودند که با یک‌دانه‌ها،

از کی سرقت می‌کردی؟ من آشنیز رستوران بودم اما کرونا باعث شد که رستورانمان تعطیل شود. ما هم که بیکار شده بودیم، مانده بودیم خرج و مخارج زندگی مان را از کجا تأمین کنیم که به فکر سرقت افتادم. البته به خانواده‌ام گفتم در کار خرید و فروش دلار هستم و درآمدش هم خوب است. برادرت چگونه با تو همراه شد؟ من در خواب حرف می‌زنم. هر آنچه در روز برابرم رخ می‌دهد در خواب بازگو می‌کنم. حتی اگر کسی از من در خواب سؤال پرسد جواب می‌دهم. از بخت بد یک شب که در خواب بودم برادرم به اتاقم می‌آید تا وسیله‌های برادر. من هم ماجرای سرقتی را که

خوردند یکی از آنها موفق به فرار شد و مأموران نفر دوم را دستگیر کردند. با دستگیری یکی از موتورسواران او اعتراف کرد که به همراه برادرش اقدام به کیف‌قاپی می‌کرده است. با اعترافات پسر دستگیر شده که ریز نقش و کوتاه قد بود مأموران وارد عمل شدند و با دستگیری برادر وی که پسر وی قد بلند بود راز سرقت‌های سریالی این دو برادر فاش شد. متهمان به دستنورد باز پرس دادسرای ویژه سرقت در اختیار کارآگاهان پلیس آگاهی پایتخت قرار گرفتند و تحقیقات در این خصوص ادامه دارد.

گفت‌وگو با ساروق دو متری

به سر داشتند. از کنارم رد شد و یکی از آنها کیفم را قاچید. من که از این ماجرا شوکه شده بودم کیفم را محکم به دستم گرفتم و سساروق که با مقاومت من مواجه شده بود، مرا روی زمین کشاند تا کیف را سرقت کند. تحقیقات برای شناسایی سازقان ادامه داشت تا اینکه مأموران گشت پلیس در یکی از مناطق شمال تهران متوجه شدند که دو پسر موتورسوار قصد سرقت کیف مرد جوانی را داشته‌اند و وقتی با مقاومت او روبرو شدند چند متری وی را روی زمین کشاندند. اما با کمک رهگذاران دو مرد موتورسوار که در سرقت ناگام مانده بودند هنگام فرار تعادل‌شان را از دست داده و زمین

گروه حوادث - تفاوت قد عجیب دو برادر کیف‌قاپ خشن که هنگام سرقت، طعمه‌هایشان را منحوس می‌کردند سرخ مهمی برای دستگیری آنها به دست پلیس داد. اوایل اسفند سال گذشته مأموران پلیس با شکایت‌های سریالی کیف‌قاپی مواجه شدند. تمامی مالباختگان مدعی بودند که سرقت‌ها از سوی دو پسر جوان که یکی از آنها بسیار قد بلند و دیگری کوتاه بود داده است. یکی از شکایتی‌ها در تحقیقات گفت: برای خرید طلا به مغازه‌ای داخل یک پاساژ رفته بودم. بعد از خرید به سمت خودروام می‌رفتم که ناگهان موتورسواروی در ترک که هر دو آنها کلاه ایمنی

تلفن ۴۴۴۲۴۹۹۹ - ۴۴۴۲۰۲۸۴ (۰۷۶)

سایت: www.eghtesad-kish.ir

نیازمندیهای روزانه جزیره کیش

به یک حسابرس آقا با تجربه کار حسابرسی هتل نیازمندیم (ساکن جزیره کیش)

شماره تماس: ۰۹۱۵۲۰۰۰۱۵ ساعت تماس ۱۱ صبح الی ۱۵ عصر

استخدام

به یک نیروی آقا(متاهل) جهت **سرایداری**

منزل نیازمندیم (ساکن کیش)

شماره تماس ۰۹۳۴۷۶۹۳۶۴۶

به دو نفر نیروی خانه داری خانم در هتل

آرامش نیازمندیم

مراجعه حضوری از ساعت ۹ صبح الی ۱۴

شماره تماس ۰۹۳۵۵۸۳۷۷۸۷

کارمند اداری خانم

آشنا به کامپیوتر جهت کار

در یک شرکت مورد نیاز است

متقاضیان به نشانی ویلاهای مروراید روبروی هایپر

مارکت بالای بانک سینا واحد ۷۱۵ مراجعه نمایند

ساعت کار: شیفت صبح (۸ تا ۳ بعدازظهر)

شیفت بعدازظهر (۲ تا ۹ شب)

دو شیفت مجزا

نیازمندیهای اقتصاد کیش

۴۴۴۲۴۹۹۹ ۴۴۴۲۰۲۸۴

استخدام خدمات مفقودی خرید و فروش و ...

فروش، نصب و تعمیر

انواع اسپلیت، کولر، یخچال های

خانگی و صنعتی، کولر ماشین،

سردخانه، چیلر، داکت، پمپ آب

مهندس نجفی ۰۹۰۲۸۹۵۹۹۰۶

فود فور کیش

سامانه آنلاین سفارش غذا

از رستورانهای جزیره کیش

وبسایت و اپلیکیشن

www.F4k.ir



شرکت آریا اطلس کیش

دارای مجوز از منطقه آزاد کیش

- حسابداری

- حسابرسی

- بیمه تامین اجتماعی

- حقوق و دستمزد

اظهار نامه اشخاص حقیقی و حقوقی

مشاور مالیات و تامین اجتماعی

آدرس: خیابان ساحل بازار دیپلمات طبقه اول تجاری واحد ۱۰۹

تلفن مرکز ۰۷۶۴۴۶۱۱۵۱ تلفن همراه ۰۹۱۲۷۰۵۷۱۷۳

خدمات

جمع فنی تهرسان

نمایندگی کیش

مرکز آموزش های علمی و کاربردی

(ارائه معتبرترین مدارک بین المللی)

۰۷۶۴۴۶۰۰۲۴

MFTKISH

MFTKISH.COM

نیازمندیهای

اقتصاد کیش

۴۴۴۲۴۹۹۹

۴۴۴۲۰۲۸۴

به منظور رفع نیازهای روزمره شما هر روز دهها آگهی در نیازمندیهای روزنامه اقتصاد کیش چاپ می‌شود.

از آنجایی که این رسانه تنها به معرفی صاحبان کالا و خدمات و نیازمندیهای شهر و ندان می‌پردازد لذا مسئولیتی درباره محتوای

آگهی‌ها ندارد. لطفاً هنگام داد و ستد، با روش‌های مقتضی، اطمینان لازم را از صحت ادعای آگهی‌دهندگان به دست آورید.

شهروند گرامی

کیش!